**یادداشتی درباره مقام استاد مطهری**

 حضرت استاد مطهری فضیلت­ها و مزیت­های بسیار داشت. ایشان فقیه و اصولی و مفسر و حدیث­دان و دانای فلسفه بود و این جامعیت به دشواری و به ندرت نصیب اهل علم می­شود اما آقای مطهری چیزی بیش از این جامعیت داشت. او فیلسوف بود. فیلسوف کیست؟ فیلسوف از چیزها و نسبتشان با هستی می­پرسد. پرسش فلسفی چیستی با پرسشی که همه ما از شئ و امر ناشناخته می­کنیم تفاوت دارد. فیلسوف نمی­خواهد بداند چیزها به چه کار می­آیند و با آنها چه می­توان کرد. کار فیلسوف اینست که در نظر به چیزها و قضایا به آغاز و مبادی می­رود و در آنجا چیزها را چنان می­بیند که به چشم عادی نمی­آید.

مثالی بیاورم. ما و همه اقوام در مورد گذشته خود با تصورات و تصدیقات امروزی می­اندیشیم و این تصورات و تصدیقات را ملاک حکم در باب گذشته قرار می­دهیم چنانکه اگر از ما بپرسند زبان فارسی چرا پدید آمد و چرا ایران مثل بقیه ممالکی که اسلام آورده بودند زبان عربی را نپذیرفت، پاسخ­های مشهور را تکرار می­کنیم. از جمله پاسخ­هایی که داده‌اند و به دل نیز می­نشیند یکی اینست که ایرانیان فرهنگ و زبان خود را می­خواستند و آن را یافتند و با آن خدمات بزرگ به اسلام و فرهنگ اسلامی کردند. این پاسخ نادرست نیست اما فیلسوف می­تواند با نظر جامعی که به قضایا دارد آن را طور دیگر و به معنایی دیگر بیابد. آقای مطهری تصدیق کرده است که « هرچه استقلال سیاسی (در ایران) بیشتر شد روح ایرانی با اسلام آمیزش بیشتری یافت» اما در مورد زبان فارسی رأی و نظری متفاوت با رای شایع و مشهور دارد. به نظر ایشان: « این یکی از موفقیت­های اسلام است که عده‌ای از مسلمانان یک زبان دیگر داشتند که توانستند معارف اسلام را در ذوق و قالب آن بیاورند. اگر زبان فارسی احیا نشده بود ما امروز دیوان مولوی و مثنوی نداشتیم. کتاب گلستان نداشتیم. دیوان حافظ نداشتیم …» (کتاب اسلام و مسئله ملیت، ص 88)

در این باب که چرا زبان فارسی احیا شد و کوشندگان راه احیای آن چه کسانی بودند نظر غالب و شایع اینست که روح ملی و قومی ایرانی راهبر این راه بوده است. یعنی ایرانی ها با فرهنگ و زبان قوم عرب مخالف بودند و زبان خود را در برابر زبان عربی قرار دادند. این معنی چندان با مذاق ما که ایران را دوست می­داریم خوش می­آید که در پی تحقیق در درستی و نادرستی آن بر نمی­آییم اما فیلسوف که از شواهد و دلایل و قرائن درستی این حکم می­پرسد و با نظر تحقیقی به تاریخ می­نگرد ملتفت می­شود که عباسیان به احیا زبان فارسی اهتمام داشته اند و دربار سلطان محمود غزنوی و غزنویان مجمع دوستداران زبان فارسی بوده است. در مقابل طاهریان و سامانیان و آل زیار و دیلمیان که ایرانی بوده اند علاقه‌ای به احیای زبان فارسی نشان نداده‌اند. شواهد این حکم چنان پیداست که جای چون و چرا ندارد. امیران و شاهان ایرانی که تاج خسروانی بر سر می­نهادند خطبه به زبان عربی می­خواندند. شاید گفته شود که این مطالب ربطی به فلسفه ندارد بلکه به تاریخ و ادبیات مربوط است ولی قضیه پیدایی و قوام زبان، مسئله فلسفی است و آقای مطهری هم به عنوان یک ادیب یا مورخ در این قضیه وارد نشده است. ایشان به عنوان فیلسوف می‌پرسد که چه شد و چرا زبان عربی زبان مردم ایران نشد و زبان فارسی و زبانی که اسلام با آن به شرق رفت، چرا و چگونه آمد. پیداست که در جان ایرانیان همت و اهتمام به احیا و تقویت زبان فارسی وجود داشت و اگر این نبود شاعران بزرگ در این زمان ظهور نمی­کردند. پدید آمدن زبان نه یک مطلب نژادی و قومی است و نه ایرانیان آگاهانه و با قصد و نیت مقابله با زبان عربی به ترویج زبان خود اهتمام کردند. چنانکه استاد مطهری نشان می­دهد ایرانیان توانایی این کار را داشته و قدرتهای سیاسی هم به پیشرفت کار مدد رساندند. التفات و توجهی از این سنخ که مثلاً روحانیت چه مقامی دارد یا ایران و اسلام با هم چه نسبتی دارند و زبان در تاریخ چه شأنی دارد پرسش فیلسوف است. اینکه چرا زبان فارسی قوّت گرفت و چرا آثار بزرگ در آن پدید آمد مطلب فلسفی است و بخصوص پرسش زمان ماست. استاد مطهری همواره به مسائل و پرسش­های زمان می­اندیشیده و آنها را در آثار و گفتارهای خود آورده است و آنچه در مورد زبان و قوم ایرانی گفته شد یکی از آنهاست. به این جهت مطالعه آثار ایشان می‌تواند به درک تاریخی ما مدد برساند. عصبیت قومی می­تواند در تاریخ منشاء آثار باشد اما فرهنگ را راه نمی­برد.

روان ایشان شاد باد که آموزگار زمان خود بودند و دریغا که رشته عمر و تعلیمشان خیلی زود و در زمانی که در اوج شکفتگی بودند قطع شد.

**رضا داوری اردکانی**